

IRH

IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

ایران هورسی: دو هفته نامه اینترنتی اسب و سوارکاری

شماره ۱-۱۸ تیـرمـاه ۹۷



IRH

IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

دوهفته نامه اینترنتی اسب و سوارکاری

سال نخست / تابستان ۹۷ / شماره ۱۸
صاحب امتیاز: ایران هورسی
مشاور رسانه: مهندس سهیل یوسف نیا
سر دبیر: مهدیار پیرزاده
دبیر تحریریه: احسان فکا
تحریریه: گروه نویسندگان
طراحی: استودیو سپنج

سازمان تبلیغات و آگهی ها: ۰۹۱۲۶۹۳۵۲۹۱ و ۴۴۲۳۳۱۲۳

این مجله رایگان است و رایگان خواهد ماند.

لازمه ی استفاده از مطالب و تصاویر این نسخه، به هر شکل و ترتیبی منوط به اخذ مجوز از "ایران هورسی" است و نقض آن پیگرد قانونی دارد.

همچنین هر گونه بارگذاری محتوایی این مجله بر روی اپلیکیشن های موبایل و فروش پی دی اف این مجموعه ممنوع است.

با عکس هایی از: قاسم حسینی و سعید امجدیان



یوزمهای ایرانی





Mahdiar Pirzadeh

**THE CHEETAH DOESN'T PUT ON SNEAKERS
THE CHEETAH JUST DOES**

یوز ایرانی کفش نمی پوشد
یوز ایرانی فقط انجامش می دهد

UNLIKE®



Mahdiar Pirzadeh

به هر حال موضوع مطروحه من "اولین ها" نیست، بلکه درباره حرفه ای گری و نیازها و ضرورت ها و سپس درباره بازخورد و واکنش افراد جامعه سوارکاری صحبت دارم.

روز دوم نمایشگاه بود که برخی از معدود شرکت کنندگان با ناراحتی بسیار با من تماس گرفتند و از نحوه و مشارکت جامعه سوارکاری گله مند بودند و از اینکه زمان و هزینه هایی را متحمل شده بودند شکایت داشتند، در حالیکه همین دوستان یک ماه قبل از برگزاری از من مشاوره خواسته بودند و من به اجمال و بی حب و بغض تنها به برشمردن نقاط قوت و ضعف آن پرداخته بودم و البته متاسفانه نقاط تیره ی این ماجرا پررنگ تر بود.

روی سخن من با چنین برگزار کنندگانی که دوست دارند در همه ی حوزه ها دستی بر آتش داشته باشند نیست (و حتا جا دارد از زحمات و هزینه هایی که انجام داده اند تشکر و قدردانی کرد) بلکه رویکرد نامعقول شرکت کنندگان است.

من قبل از این رویداد فقط از آنها چند سؤال می پرسیدم:

-هدف از شرکت در این رویداد چیست؟

-آیا شما مشتریان و مخاطبان واقعی خود را می شناسید؟

- آیا مشتریان شما در این نمایشگاه حضور دارند؟ (که البته خیلی ها در این بخش گفته بودند که مجری برگزار کننده قول داده در این زمینه به ما کمک کند و حتی مخاطبان و مشتریان خارجی بیاورد! که من در باره این جمله هیچ حرف و ادله ای در رد یا قبولش ندارم)



مه‌دی‌یار پی‌رزاده

چند روز گذشته شاهد برگزاری نمایشگاهی بودیم با عنوان "اولین نمایشگاه صنعت اسب و..." که خود عنوان اولین، نشان دهنده ی یک پارادوکس بود مبنی بر اینکه یا مجری برگزاری نمی دانسته که تا کنون چندین و چند نمایشگاه با این مضمون برگزار شده و یا با چسباندن "حیوانات خانگی و همزیست" خواسته این عنوان را بعنوان اولین نشان دهد که باز هم تیشه بر ریشه خود زدن است چرا که تجمیع اسب با سگ و ماهی و جلبک نمی تواند نشان دهنده ی هوش تجاری و برندسازی یک مجری نمایشگاهی باشد.

یادم هست در حاشیه تئاتری از آتیلا پسپانی که بر اساس نوشته محمد چرمشیر با عنوان "اشک خورشید، عرق ماه" نوشته شده بود و به خاطر حضور یک اسب در صحنه تئاتر حواشی زیادی برایشان بوجود آمده بود، دقایقی همصحبت شدم و درباره مجله دنیای اسب جمله ای گفتم و جوابی شنیدم که هنوز هم در گوشم زنگ می زند. گفتم "اولین مجله تخصصی اسب" (که واقعا تا همین یکسال پیش هم بود و البته با توجه به حضور برخی مجلات که با همان سرعتی که می آیند، می روند، باز هم برانزده همین تعبیر هست) و شنیدم "من عاشق این اولین ها هستم؛ اولین پیتزا فروشی، اولین تیم، اولین رستوران و..." البته شنیدن این حرف ها با لحن طنز آتیلا پسپانی حتمن و قطعن تعابیر دیگری دارد.



باور کنید آدمی لازم نیست همه چیز دان باشد چرا که همه چیز را همگان دانند. گاهی نگاه به گذشته و بررسی روند کاری دوستان و ستاره های دور و نزدیک در همین شبه صنعت کوچک (به لحاظ آماری) را دنبال کنید. تصمیم گیری ها و استراتژی های موفق و نادرست را در کسری از ثانیه می توان دید و الگو قرارداد.

هوش اقتصادی و طراحی مدل کسب و کار و برندسازی و مارکتینگ رشته ای تخصصی است و حتمن افرادی با این قابلیت در جامعه وجود دارند که مشورت با آنها می تواند امنیت خاطرتان را فراهم کند چرا که پارادایم و قالبهای ذهنی اشتباه در این مارکت کوچک بیداد می کند.

تورم ها و آشفتگی های پیش آمده هزار و یک بدی دارد اما تنها حسنش این است که به اشتباهات ما امان نمی دهد و این می تواند نقطه ی آغازی باشد برای اندیشیدن. چه در کار، چه در سبک زندگی

خلق بی پایان زیك اندیشه بین

گشته چون سیلی روانه بر زمین

هست آن اندیشه پیش خلق خُرد

لیك چون سیلی جهان را خورد و بُرد

- چرا در همین منطقه کردان، چیتگر و یا شهر خودتان حرکتی انجام نمی دهید! آنهم با هزینه ی کمتر

- آیا هزینه و زمان و انرژی که می گذارید با توقع بازخوردهای پیش رو تناسبی دارد؟

- آیا مشتریانی با شاخصه های مد نظر شما وقت و تمایل به حضور در نمایشگاه شهر آفتاب را دارد؟

...

متاسفانه مقصر اصلی در این موارد خود معدود شرکت کنندگان هستند. البته در این میان یک یا دو مجموعه ی بدون هدف و استراتژی نیز وجود دارند که امیدواریم در گذر زمان به ثبات بیشتری دست یابند و بتوانند به مسیر درست خود ادامه دهند.

در زمانه ای هستیم که "زمان" خود به تنهایی می تواند یک عامل شکست یا موفقیت باشد. در دورانی هستیم که یک تصمیم کوچک نادرست می تواند دومینوی شکستی جبران ناپذیر را رقم بزند.




DIAR Art Gallery

An artistic centre for
Accessories such as jeweleries, shauls and many other practical
Stuff with equine concept



Artist: Mahdiar Pirzadeh

 [Diar_equine](#)

مرد نازنینی است. سنگ زیرین آسیاب. همیشه در میدان سوارکاری بوده است اما نه در قامت سوارکار. پیشکسوت باشگاه‌داری ایران و منطقه‌ی چیتگر، قنبر علی پوررضایی است. مردی بی حاشیه و سر در کار خود و مثل تمامی اهالی یزد سخت‌کوش و مهربان با چهره‌ای آفتاب سوخته و موهایی در عشق اسب سپید کرده. پوررضایی متولد سی و یک خورشیدی است و از سال چهل و هفت به تهران و منطقه‌ی چیتگر آمده است. اصالت خانواده‌ی پوررضایی به صدرآباد یزد بر می‌گردد. منطقه‌ای در نزدیکی اشکذر. جد ایشان شتردار بوده‌اند و در روزگاری بی ماشینی و صافی و سادگی آدم‌ها شتر زیادی داشتند و بار تاجرها را جا به جا می‌کردند و پدران آن‌ها کنار قافله تفنگ‌دار و سوار داشته‌اند. بعد از ورود ماشین شترها به در خانه‌ها موقوف می‌شدند و در کار کشاورزی و زراعت به کار می‌رفتند. از سال چهل و چهار صدرآباد خشک شد و همه ناچار به کوچ شدند اما پدر پوررضایی بزرگ در صدرآباد ماندند و پسر بزرگ‌شان قنبرعلی به تهران می‌آیند و در چیتگر به کشت و زرع و باغ‌داری مشغول می‌شوند و در کنارش به احداث باغ و دیوار و ساختمان مشغول می‌شوند. به روایت پوررضایی شاید چهارصد هکتار در این منطقه باغ کاشته‌اند که در حوالی سال‌های پنجاه پارک چیتگر کاشته شد و در همان حوالی ملک فعلی باشگاه میلادصدر را از وراثت ابوالفضل افضلی کنی در اختیار می‌گیرند. آن سال‌ها محل فعلی باشگاه و اطراف آن تپه‌ای بوده و ناهموار. پوررضایی باغ محل فعلی باشگاه را به شرط دیوارکشی و ساخت اتاقک به طور مساوی با صاحبانش شریک می‌شود و چندسال بعد و در سال پنجاه و پنج سهم شریک را هم می‌خرد. باشگاه میلاد فعلی آن زمان تبدیل به گاوداری می‌شود، درست شبیه باشگاه قدیمی دیگر این منطقه باشگاه چیتگر. حوالی سال‌های شصت و سه چهار آقایان بقایی و یاراحمدی از سوارکاران باشگاه کوهک برای گشت به این منطقه می‌آمدند و استراحت می‌کردند و همان‌ها مشوقی شدند برای تاسیس باشگاه در این ناحیه از غرب تهران. پوررضایی پدر، زمینه را برای تاسیس باشگاه چیتگر فراهم کردند و در سال هفتاد و سه باشگاه میلادصدر را هم به معدود باشگاه‌های خصوصی تهران اضافه کردند. هوشنگ رشتیانی و پوررضایی برای شروع دو اسب آنگلو عرب عراقی از کردستان به چیتگر آوردند. لیدی و اسب کرنگ دیگری که قبل از آن در کردستان به باربری مشغول بودند و کار از آن‌جا شروع شد. رضا پوررضایی برادر بزرگ‌تر قهرمان ایران داود پوررضایی داود را برای اولین بار سوار اسبی به نام تاتار می‌کند. قهرمان ملی ایران و دارنده‌ی مدال برنز مسابقات داخل سالن ترکمنستان در آن زمان



کوروش اسماعیلی بیستم اردیبهشت ماه سال هشتاد و چهار به دنیا آمد و از بدو تولد با اسب آشنا شد و سواری را از سه سالگی در مکتب شکی زیر نظر مادرش ملیحه سندیجی و در لنتز برقی باشگاه آغاز کرد و با اسب این موجود دوست داشتی و نجیب هم‌نفس شد. کوروش بعد از طی مراحل اولیه سواری در سال نود و سه در حضور قهرمان پرش با اسب ایران علیرضا خوشدل پا به رکاب شد و تمرین‌های جدی پرش را پی گرفت و رده‌ی سوار مبتدی را با اسب معروف رامسس شروع کرد.

درست یک سال بعد دیگر قهرمان ایران مجید شریفی اسبی برای کوروش خرید که نامش اکاردی بود و این سوارکار کوچک اما پر انرژی زیر نظر مجید شریفی و مادرش به سواری خود ادامه داد و یک سال دیگر اسب ورزشی دیگری به نام پی بک به همکاری کوروش آمد. روند سواری کوروش با تلاش و پیگیری ادامه داشت و در یک سال اخیر این دو اسب و مربیان این سوار خوش‌آبیه‌ی رده نونهال در پیشرفت کوروش سهیم بودند. سوارکار زیبا نشست ما، تمامی مسابقه‌های فدراسیون و هیات را به طور منظم پیگیری می‌کند و نگاهی جدی به آینده سواری خودش و سوارکاری ایران به عنوان یک ورزش فاخر و جذاب دارد. کوروش جدا از مسابقه‌های پرش در رویدادهای درساژ هم حضور دارد و موفقیت‌هایی هم در تست‌های پایه‌درساژ به دست آورده است. بخشی از مقام‌های کوروش رو در ادامه می‌آوریم و برای او سواری خوب در درجه اول و نتیجه‌های درخور و سلامتی همیشگی آرزو می‌کنیم.

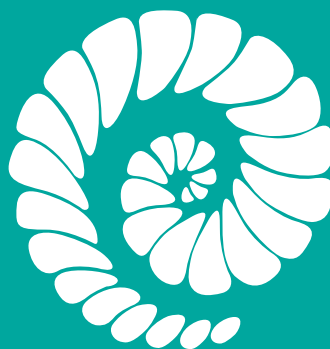
مقام ششم مسابقات قهرمانی کشور سال نود و شش

مقام سوم قهرمانی استان تهران سال نود و شش

مقام هفتم پنجمین دوره‌ی جام آزمون در سال نود و شش

مقام دوم در ششمین دوره‌ی جام آزمون در سال نود و هفت





SEPANJ STUDIO
www.sepanjstudio.com

استودیو طراحی و برندسازی سپنج

گروه هنری سپنج با بیش از ۸ سال سابقه فعالیت حرفه ای در حوزه تجاری سازی در ایران با مدیریت مهدیار پیرزاده (فارغ التحصیل دانشگاه سوره تهران / دارای مدرک MBA از دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران) آمادگی خود را برای انجام خدمات یکپارچه شامل برندینگ، هویت سازمانی و تبلیغات ویژه فعالان صنعت اسب اعلام می دارد.

اگر مسیر متفاوتی را در ذهن دنبال می کنید، جهت تحقق آرمانهای کسب و کارتان با ما تماس بگیرید.

▼ برخی از لوگوهای طراحی شده ویژه ی فعالان صنعت اسب ایران



فن آوری صنعت اسب
فن آوری صنعت اسب کویر یزد (سهامی خاص)



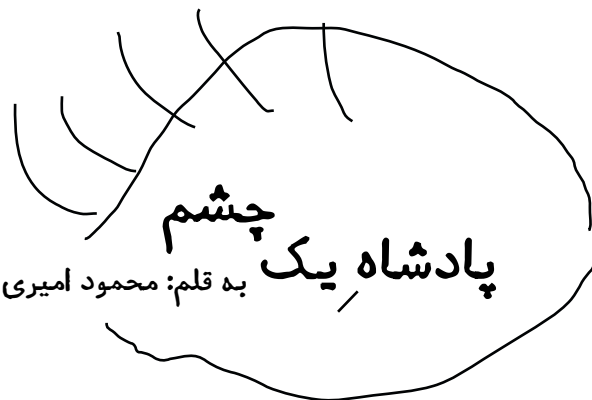
پرورش اسب چاپار
CHAPAR
WWW.CHAPARRANCH.COM



مرکز پرورش اسب پارت
PART STUD



IRAN VOLTIGE
انجمن ولتیز ایران



آگاهی داشتن از گذشته و فراموش نکردن آن حال بهتری برای ما می‌سازد، در نتیجه تصمیم‌های پخته‌تری برای آینده خواهیم گرفت. گذشته‌ی سوارکاری ما چه در دوران معاصر چه در دوران باستان همیشه شروع خوبی داشته است اما متأسفانه در ادامه‌ی راه به دلیل‌های گوناگون از مسیر درست خود خارج شده و به بیراهه رفته است مثل تمام پدیده‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی دیگرمان.

*

ورزش سوارکاری و اهلی شدن اسب به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح پیامبر بر می‌گردد؛ قبل از آن اسب‌ها شکار می‌شدند و در تامین تغذیه انسان‌ها نقش قابل توجهی داشتند، باستان شناسان در اروپای شرقی دهه‌هایی پیدا کرده‌اند که متعلق به شش هزار سال قبل از میلاد مسیح بوده است. یعنی بشر در آن زمان سعی در رام و اهلی کردن اسب داشته است. قدیمی‌ترین آثار در شمال قفقاز، آسیای مرکزی و اروپای شرقی یافت شده است. انسان قبل از سوار شدن بر اسب از ازابه استفاده می‌کرده است. باستان

شناسان معتقدند بعد از رام شدن اسب، رکاب و زین را چینی‌ها اختراع کردند. سوارکاری تا اواخر قرن پانزدهم بیشتر در جنگ‌ها معمول بوده است. البته سواری در برخی کشورها مثل ایران باستان به عنوان ورزش و سرگرمی نیز مورد توجه قرار می‌گرفته که بازی شدن چوگان در ایران مثال خوبی برای آن است؛ جنبه‌ی هنری سواری از اواخر قرن پانزدهم مورد توجه قرار می‌گیرد و در نهایت در اواخر قرن نوزدهم با پیشرفت صنعت و جایگزینی اسب‌ها توسط ماشین آلات سوارکاری جنبه‌ی

ورزشی و سرگرمی که امروز مشاهده می‌شود را به خود گرفت. در مورد سوارکاری ایران در سده‌ی اخیر باید گفت و نوشت که همیشه سوارکاران سرشناسی در ورزش سوارکاری ایران ستاره بوده‌اند اما هرگز از این افراد به طور صحیح به کار گرفته نشد تا آنها بتوانند به طور سیستماتیک افراد متخصص برای نسل‌های بعد تربیت کنند و در نهایت از میان این افراد سرشناس در نهایت یک یا دو اثر ماندگار در ورزش سوارکاری به وجود آمد که برای جمعیت کنونی ایران بسیار اندک و ناچیز است.

مربی‌های سوار هم به سه دسته تقسیم می‌شوند.

الف. مربی آماتورساز

ب. مربی کار با افراد نیمه حرفه‌ای

ج. مربی کار با حرفه‌ای‌ها

آیا در طبقه بندی مربیان در ایران به این مواردی که شرح آن آمد توجه شده است یا به واقع چنین طبقه بندی در کشور ما وجود دارد؟ در ایران ما در دهه‌های اخیر یک سوارکار با شرکت در چند مسابقه به طور خودکار تبدیل به مربی و به سادگی و بی ضابطه وارد چرخه‌ی کاری شده است و به همین ترتیب یک سوارکار بعد از چند ماه سواری وارد کوران مسابقه‌ها می‌شود؛ در واقع در شهر کورها یک چشمی پادشاه است.

در چند سال اخیر مربیان ما در سطح حرفه‌ای دیگر نعلبندی نمی‌کنند چه بسا در دهه‌های پنجاه تا هشتاد مربیان ما تمام کارهای اسب را انجام می‌دادند مثل نعلبندی، دامپزشکی، کار با کره‌ی سه ساله، کار با اسب هشت تا دوازده ساله و کار با شاگرد از مبتدی و تازه پا به رکاب گذاشته تا حرفه‌ای. در حقیقت مربی تمام امور مرتبط با اسب و سوار را انجام می‌داد. درست است که یک مربی باید دایره‌المعارف امور اسب باشد اما یک نفر به تنهایی نمی‌تواند تمام کارهایی که بر شمردیم را در یک سیستم با مثلن بیست اسب انجام دهد چون بعد از مدت کمی از نظر جسمی و ذهنی ناتوان شده و شیرازه‌ی کار از هم می‌پاشد در نتیجه پیشرفت کند می‌شود و یا در جا می‌زند و سوارکاری به تدریج به پسرقت و زوال و نابودی کشیده می‌شود.

یکی از مشکلات عمده‌ی سوارکاری در چهل سال اخیر این بوده که سوارکاران با استعداد و جسور ما شروع خوبی داشتند ولی متأسفانه با یک پایان تلخ به حاشیه رفته‌اند. از نظر نگارنده‌ی این سطور دلیل این موضوع این است که در ایران سوارکاران باهوش و با استعداد با قرارگیری در فضاهای مناسب و استفاده از امکانات آماده‌ی افراد سرمایه‌دار می‌درخشند ولی این یک ضلع مربع است. سوارکاری ما مربعی است که یک ضلعش اسب است و سه ضلع دیگرش مربی و سوارکار و سرمایه‌اند. سوال اینجاست که آیا یک سوارکار جسور، باهوش و تکنیکی می‌تواند یک مربی خوب باشد؟ آیا می‌تواند سوارکار تربیت کند؟ آیا می‌تواند اسب بسازد یا تربیت کند و اگر توانست سرمایه و بودجه‌ی تهیه‌ی اسب و باشگاه مناسب را داراست؟

در کشور ما طی چند دهه‌ی اخیر مربی‌های خوب پا در این راه گذاشته‌اند اما به تعداد انگشتان دو دست، این نگاه کلی و فراگیر است و اگر بخواهیم این مساله را واکاوی کنیم باید مربی‌ها به دو دسته مربی اسب و مربی سوار تقسیم بندی کنیم.

هر طیف مربی اسب را می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم کرد.

الف. مربی اسب‌های جوان یا آماتور

ب. مربی اسب‌های میانسال یا نیمه حرفه‌ای

ج. مربی اسب‌های حرفه‌ای که این اسب‌ها ده سال به بالا سن دارند.

د. مربی اسب‌های بازنشسته‌ی حرفه‌ای





مشکل این کشور هشتاد و پنج میلیونی کمبود مربی‌های خوب است که نسل‌شان مثل نسل اسب ترکمن منقرض شده است. همه‌ی ما افراد با اسامی ماندگار در پرش با اسب را می‌شناسیم اما این نوشتار قصد دارد درباره‌ی تاریخ سوارکاری باشد، پس باید از اساتیدی نام برد که نام‌شان را به ضرورت بدون پسوند استاد می‌آورم، عرب‌قلی شیبانی، آصف جاه، سرهنگ نشاطی، سرهنگ شکی، سروان محسن امیری، علی رضایی، عزت‌الله وجدانی، تیمسار مبشری، سرهنگ سهراب خلوتی، نورمحمد حبیبی، مهدی جمشیدخانی، داود بهرامی، شاهرخ مقدم، جمشیدحاج کندی، کریم هداوند، غلامی، کریم اصغری، تیموری، علیرضا بختیاری، مجید شریفی، مسعود مکاری نژاد، کلانتری، قدیری و شاید چند نام دیگر از قلم افتاده. متأسفانه نیمی از این تعداد بسیار اندک یا فوت کرده‌اند یا بازنشسته شده‌اند اما بدیهی است که این نام‌ها بدنه‌ی اصلی سوارکاری ما را در رشته‌ی پرش و درساژ در قرن اخیر تشکیل داده‌اند. افرادی که از

خود اثری به جا گذاشته‌اند. این تعداد اسم برای صد سال خیلی کم است. برخی از نام‌هایی که آمد به دلیل مشخصه‌های فردی همچون معلمی دلسوز از جان مایه می‌گذاشتند و تعدادی دیگر به خاطر منافع شخصی بر عکس، تعداد انگشت‌شماری هم منطقی عمل کردند اما واضح و مبرهن است که هرگز از این افراد به طور صحیح کار گرفته نشد، هر کدام از این افراد در زمان خود وزنه‌ای سنگین در سوارکاری بوده‌اند، سوال اینجاست که آیا توانسته‌اند بازدهی کاری بالایی داشته باشند؟ شاید پاسخ این باشد که به تعداد انگشتان یک دست. **حالا مشکل کجاست؟**

مشکل اول و متهم ردیف اول فرهنگی است که این فقر فرهنگی ناشی از طرز تفکر ماست، طرز تفکری که به آینده اهمیت نمی‌دهد و بی‌تعهد است و مسئولیت پذیر نیست.

مشکل دوم تامین نبودن یک مربی از نظر مالی است. آیا فدراسیون‌های دوره‌های مختلف نمی‌توانستند امکانات حداقلی برای مربیان رسمی و ثبت شده‌ی خود داشته باشند؟ حداقل‌هایی نظیر بیمه‌ی عمر، بیمه‌ی بازنشستگی و مواردی مشابه که یک مربی با اطمینان خاطر بیشتری صادقانه‌تر به فعالیت‌های صنفی و حرفه‌ای خود بپردازد و در دوران بازنشستگی دچار مسایل معیشتی نباشد؟ موردهایی که ذکر آن رفت در پنجاه سال اخیر مشاهده شده اما ریشه‌ای پانصد ساله دارد و تفسیر بنیادی آن از حوصله‌ی این مقاله خارج است. بهتر است نگاهی موجز به تاریخ سوارکاری جهان داشته باشیم.



تاریخ سوارکاری جهان به طور حرفه‌ای از سال هزار و نهصد و بیست آغاز شد و از آن تاریخ تا کنون، دهه به دهه پیشرفت اتفاق افتاد تا چرخ زمان به سال دوهزار و هجدهی قرن بیست و یکم رسید یعنی حدود صد سال. این ورزش در ایران هم در شاخه‌ی پرش و درساز با یک دهه تاخیر به شکل حرفه‌ای درآمد ولی با امکانات و تکنیک‌های ضعیف‌تر. در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی تا سال هزار و نهصد و هفتاد و هفت ایران از نظر سیاسی و دیپلماتیک ارتباط گسترده‌ای در سراسر جهان داشته است به همین خاطر بین سال‌های شصت و پنچ میلادی تا هفتاد و هفت پرش با اسب ایران رقابت نزدیک‌تری با کشورهای صاحب‌سیک دنیا داشت و دلیل آن پیشرفت محسوس، وجود امکانات، باشگاه‌ها، اسب‌های سطح بالا و حضور مربیان صاحب نام و به روز دنیا در ایران بود. دلیل وجود این امکانات هم دلیلی سیاسی داشت و علاقه‌ی شخصی سران کشور به ورزش سوارکاری و مربیان نامدار دنیا به ایران می‌آمدند و مربیان داخلی ما زیر نظر آن‌ها و مربیان نامدار دنیا به ایران می‌آمدند و به دلیل این علاقه‌مندی سوارکاران خارجی یک روی سکه و تولید اسب‌های بسیار با کیفیت داخلی روی دیگر سکه بود و وجود چند اسب‌های فعال برای تولید اسب فرنگی در داخل کشور، تمامی مواردی بود که دست به دست هم داد تا ایران حدود یک دهه به سواری روز دنیا نزدیک شود ولی بعد از سال هفتاد و هفت میلادی به دلیل تحولات داخلی که شامل انقلاب و جنگ و تحریم‌ها می‌شد برای یک دهه این ورزش نه تنها پیشرفت نکرد و درجا هم نزد بلکه به عقب گام زد و سوارکاری ایران دوباره عزیمتی به عقب و نقطه‌ی صفر داشت به سال هزار و نهصد و بیست میلادی.



مربیان خبره مثالی در تربیت اسب می‌زنند، ده سال طول می‌کشد تا یک اسب پرش خوب ساخته شود و ده دقیقه اشتباه کافی است تا همان اسب نابود شود. این مشکلات بین سال‌های هزار و نهصد و هفتاد و هفت تا نود ادامه داشت. ناگفته نماند در این سال‌ها چند نفر از مربیان ما تلاش‌های بسیاری کردند تا این ورزش نمیرد و شاید پیشرفت دهه‌ی آخر قرن میلادی به بعد را مدیون این همت آنها باشیم. بعد از این تاریخ سوارکاری ایران سیستماتیک‌تر پیش رفت. جدول زمان‌بندی مسابقات، آغاز گاه به گاه واردات اسب با اسپانسرهای غیر دولتی، بازگشت مربیان از فرنگ برگشته و استقرار مربیان خارجی در ایران تا به امروز. بعد از این تاریخ به تکنیک و کیفیت کار و آموزش اسب‌ها توجه بیشتری شد و از آن مهم‌تر به شخصیت اسب اهمیت بیشتری پیدا کرد و به رده‌های پایه توجه روزافزونی شد و مسابقه‌های بین‌المللی با سطح بالا به طور مدون در ایران برگزار شد و سوارکاری ایرانی هم به تناوب در رویدادهای فرامرزی شرکت داشتند.

در ده سال گذشته پیشرفت‌های قابل قبولی اتفاق افتاده است اما در سال‌های شصت و پنج تا شروع انقلاب، سوارکاری ما به سواری روز دنیا نزدیک‌تر بود. تنها نگرانی سوارکاری ما در حال حاضر عدم وجود ثبات اقتصادی در کشور و اخذ تصمیم‌های غیر تخصصی در واردات اسب است. همیشه اتخاذ یک روش میانه بهترین تصمیم است. واردات اسب نه ممنوع باشد نه رها.

شاید این سوال به ذهن متبادر شود که گذشته‌ی سوارکاری ما رو کنش فردی افراد حاضر ساخته و پیش برده یا حاکمیت‌ها یا کنش‌های اجتماعی مثل جنگ‌ها یا تحول و اوج و حضیض‌های اجتماعی و تاریخ و رویه‌ی رایج یک جامعه؟ به اعتقاد نویسنده‌ی این مقاله همه چیز از یک کنش فردی آغاز می‌شود و بسته به تاثیرگذار بودن فرد در حاکمیت، تبدیل به یک رویه‌ی رایج اجتماعی می‌شود. چه جنگ‌ها و تحول اجتماعی و از سویی دیگر سرگرمی و ورزش و هر آنچه بشر خواسته و ناخواسته نیازمند آن است.



بدیهی است وجود یک موزه اختصاصی برای ورزش‌های سواره در ایران بسیار ضروری است اما به دلیل محدود بودن جامعه‌ی سوارکاران حرفه‌ای بهتر است علاوه بر موزه‌ی اختصاصی برای این رشته در تمام موزه‌های فعال کشور برای فراگیر شدن این ورزش از آثار، عکس‌ها، فیلم‌ها و اشیاء به جامانده از گذشته استفاده کرد تا همه‌ی ایرانیان به طور جدی‌تر و عمیق‌تری نسبت به این ورزش توجه کنند. چه بسا با این کار تعداد علاقه‌مندان و سرمایه‌گذاران در این رشته بیشتر شده و شاهد تحولات عظیم در رشته‌ی سوارکاری باشیم و با سرعت بیشتری این ورزش را از سرگرمی به صنعت تبدیل کنیم.

ما به تدوین تاریخ سوارکاری نیاز داریم. برای این تاریخ می‌توان چند سرفصل پیشنهاد کرد، تاریخچه و سیر تکاملی اسب، تاریخچه‌ی اربانه‌رانی، تاریخچه‌ی سوارخوبی یا قیقاج در ایران و جهان، تاریخچه‌ی پرش با اسب، تاریخچه‌ی سواره نظام، تاریخچه‌ی کورس و چوگان، تاریخچه‌ی بزکشی، تاریخچه‌ی استقامت، تاریخچه‌ی مسابقه‌ی پرش طول و ارتفاع، ما اما در گردآوری این تاریخ کوتاهی کرده‌ایم. موزه‌ای به نام موزه اسب در فرح آباد داریم که چند آلبوم قدیمی با یک سری آثار و تندیس در آن نگهداری می‌شود که اطلاع دقیقی از شرایط فعلی آن در دست نیست و همان زمان هم دسترسی به عکس‌های قدیمی آزاد نبود. خوشبختانه یا بدبختانه تعداد کتاب‌های داخلی که در پنجاه سال گذشته درباره‌ی سوارکاری نوشته شده است این قدر کم است که تمام آنها در یک کتابخانه‌ی شخصی کوچک متعلق به یک نوجوان پانزده ساله جا می‌شود. این کتاب‌ها شامل کتاب‌های ترجمه شده نیست. به درستی مشخص نیست که ما چرا تمام تلاش‌مان را می‌کنیم که گذشته‌مان را نابود کنیم. این که نگارنده‌ی این مقاله عاشق گذشته است بحثی است شخصی و خارج از حدود فکری این نوشته اما دلیل این کاهلی و خواب چند ساله‌ی توسط نهادهای دولتی به طور واضح پیگیری نشده است. این مساله قطع به یقین در اولویت نبوده یا کسی به آن اهمیت نداده است. فدراسیون سوارکاری می‌تواند در راستای جایگاه و نقش حاکمیتی خود به شکلی مستقیم وارد عمل شود. شاید برای ما حال و آینده مهم‌تر به نظر برسد اما بدون آگاهی داشتن از گذشته احتمال زمین خوردن‌مان در آینده بیشتر و تکرار تجربه‌های اشتباه دردناک‌تر است. فدراسیون سوارکاری در کوتاه مدت این توانایی را دارد که یک تیم علاقه‌مند را مسئول گردآوری و بایگانی کتاب‌ها، عکس‌ها و آثار به جا مانده از گذشته‌گان کند. مثل کار بسیار ارزشمندی که مرحوم عبدالله بهرامی بیش از نیم قرن انجام داد ولی متأسفانه این گنجینه بی متولی رها شده است و تاسف بیشتر آن‌که عکس‌های بسیار ارزشمند و سندهای تصویری یک دهه از سوارکاری ایران به راحتی از بین رفتند.



اسب رکابدار شادلین

- دارای قابلیت حرکتی
- دارای تنوع رنگ و نژادهای مختلف اسب
- مناسب برای کودکان ۵ سال به بالا
- تحمل وزن تا ۷۰ کیلوگرم



۰۹۱۹۴۷۵۵۵۱۶



گفتگو با حمیدرضا حاجی کندی

احسان فکا



شرق بهشت

سخن نخست

پدیده‌ی سال نود و شش. بهترین عنوان برای سوارکاری که بی‌حاشیه در شرق تهران سواری می‌کند. حمید خوش برخورد و مهربان است و سابقه‌اش با وجود جوانی کم نیست. مقام سومی حمید در قهرمانی کشور پارسال پیغامی بود به سوارکارانی که خارج از منطقه‌ی چیتگر و غرب تهران سواری می‌کنند و این به آنها انگیزه می‌دهد که می‌توان در مرکز سوارکاری نبود اما نتیجه‌ای درخور گرفت. این که منطقه‌ی چیتگر این روزها به اسب معروف است و تمامی کسبه‌ی شهرک‌های اطراف با لباس فرم سوارکاری آشنا هستند و دیگر در این منطقه نگران نگاه کنجکاو و گاهی توام با لبخند معنادار به لباس سوارکاری نیستی غنیمی است اما این ابر شهر نیاز به تمرکززدایی در سوارکاری دارد و عدالت در توزیع اسب و زیرساخت و باشگاه. از سمت دیگر مقام و موفقیت سوارکاری خارج از دایره‌ی سوارکاران ستاره‌ی ایران در انگیزه دادن به سوارکارانی که همیشه قهرمانی را منحصر به حدود ده سوارکار می‌دانند تأثیری به سزا دارد و برای تماشاگر این روزها کم تعداد هم جذاب است. چیزی شبیه کورس که هر چه قدر پیش‌بینی برنده سخت‌تر باشد هیجان بیشتر است. حمید هیجان می‌دهد و ساختارشکن است، سوارکاری‌اش تابع شانس و اتفاق و اسب خوب به تنهایی نیست و زیبا سوار شدن و تکنیکی راندن و بر فراز مانع با تعادلی تمام قرار گرفتن از او سوارکاری ساخته است که فن و حس را توام دارد. این گفتگو در ظهر یک پنجشنبه در اسفند سال پیش اتفاق افتاد در اتاق کوچک اصطبل یک باغ بنائیه و من بی آن که حس مصاحبه

داشته باشم دو ساعتی با حمید گپ زدم، شبیه همیشه و حرف‌هایی که بارها زده بودیم و این صمیمت این گفتگو را خاص و برای من دوست داشتنی کرد. خانم ساریه شمس همسر حمید تلاش‌های بسیاری برای این گفتگو و ویرایش آن کردند که از ایشان ممنونیم و ممنون که ما را می‌خوانید و امیدواریم که هم حمید و هم تمامی سوارکاران شرق و غرب و شمال و جنوب، سال نود و هفت را با موفقیت و سلامت سپری کنند و سوارکاری ما آن بالاها بایستد. دست‌کم یک رده بالاتر.

*

کدوم سوارکار ایرانی رو خیلی دوست داری و چرا؟

مازیار جمشید خانی رو خیلی دوست دارم و الان دارم باهاش کار می‌کنم. مازیار سوار کار با اخلاق و فنی‌ایه و یسری نکات و ریزه کاری‌هایی رو توضیح می‌ده که آدم به خودش می‌گه تا حالا به این فکر نکرده بودم. سواری علی خوشدل رو هم دوست دارم. آقای علیرضا خوشدل بیره و جنگدگی زیادی داره. محمودپورحیدری خیلی شیک سوار می‌شه و همینطور آقای مجید شریفی که خوش سبک و منظم و مرتب همیشه در میدان حاضر می‌شوند.

اگر به انتخاب خودت بود و امکانش داشتی دوست داشتی به کدوم سوارکار خارجی تبدیل بشی؟ اون چه ویژگی داره؟

اکثرن ایران مارکوس آهنینگ رو دوست دارند. من هم سواری‌شو خیلی دوست دارم و از دیدن سواریش لذت می‌برم ولی دوست دارم بشم لودگربرام چون ترینر خیلی خوبیه و من سواری تو خونه و قبل از پارکورش رو خیلی دوست دارم. در مورد لودگر از آلمان برام فیلم می‌فرستند و کارهاشونو دیدم و دیدن کارهای توی خونه و تمرینش خیلی برام مفید بوده. من برای نرم شدن و بالانس اسب به ژیمیناستیک



خیلی اعتقاد دارم، یه سری ژیمیناستیک از لودگر برپام دیدم که خیلی ندیدم تو ایران اجرا بشه. من اجرا کردم و جواب گرفتم. مثلاً یه سری کلاس آموزشی داره و توضیح می‌ده که این ژیمیناستیک برای چیه و به درد چه اسبایی می‌خوره و این‌ها خیلی به من کمک کرده و برای اسب جوان خیلی خوبه.

فرض کن یه اصطبل داری که می‌تونی ده تا از اسبای ایران روتواصلت بیاری اضافه کنی، انتخابت چی بود؟

اسب‌های برتر ایران تقریباً مشخصند ما خیلی اسب نداریم که بتونه صدوپنجاه پیره. هر مربی دوست داره این اسب رو توی اصطبلش داشته باشه و سوار شه. من وایمور مازیار رو خیلی دوست دارم. اسب‌های سخته ولی دوستش دارم. اسب‌های با کیفیت ایران خیلی کمند، من هیچ وقت اسب خوب و حاضر و آماده برای رده صدوپنجاه توی اصطبلم نداشتم. اسب خیلی خوب دولانا بود که من از صد و پونزده، بیست پروندمش به بالا. برای همین اصلن بهش فکر نکردم. اسب‌های عادل کشاورز رو خیلی دوست دارم. الان دوست دارم دولانا برگرده. به نظرم بهترین اسب حال حاضر ایران دولاناست. همیشه می‌گفتم اگه یه پارکور صد و شصت تو ایران بگذارند یکی از اسبهایی که امکان داره بی خطا بره دولاناست. اسبای دیگه هم شاید خوب بپرن ولی اسبی که من با این کیفیت می‌بینم و دوست دارم بپریم دولاناست. من تو خونه با دولانا بلند نپریدم ولی می‌تونه چون اولین صدوچهل و پنج، پنجاه دولانا قهرمانی کشورش بود ولی پشت سر هم رفت. من اسبای رو به جلو رو خیلی دوست دارم. اسب لخت و سنگین خیلی دوست ندارم.

درمورد نیم‌توقف برامون صحبت کن.

نیم‌توقف اثری هشدار دهنده است که خیلی در تعلیمات استفاده می‌شه. اثر دست و پا باید با هم هماهنگ باشه، یعنی باید زمانی که از بالا با دست‌ها به اسب اثر می‌دیم پا و ساق‌ها هم باید کمک باشن. نیم‌توقف یک حرکت ترکیبیه و اگر اثر دست‌ها بیشتر باشه ممکنه اسب سرش رو بالا بیاره و سرعت حرکتش کم بشه و بر عکس اگر فشار ساق زیاد باشه ممکنه سرعت حرکت اسب بیشتر بشه و از تعادل



خارج شه در نیمه توقف اتفاقی که می افتد این که پاهای اسب به زیر میاد و مرکز ثقل اسب به عقب میل می کنه منتظر فرمان می شه.

چرا در هیچ مسابقه درساژی تا الان شرکت نکردی؟

درساژ رو دوست دارم و کار درساژ می کنم با اسبام ولی مسابقه نرفتم. شاید کسی تشویقم نکرده و بهم فشار نیاورده که برم سمت مسابقه ی درساژ. البته درساژی که زمینه ی پرش هست رو همه داریم کار می کنیم، ولی تو مسابقه تا حالا نرفتم. البته با هومان جلالی صحبت کردیم که این کارو بکنیم و باید تست ها رو بگیریم و کار کنیم. با این که تا حالا پیش نیومده ولی تصمیمش هست. امسال این کارو انجام می دم.

خوشبخت ترین و شوربخت ترین اسبای ایران به نظرت کدومه؟

من خودم اسبامو خیلی اذیت نمی کنم. دوست دارم اسبام همیشه خوشحال باشند و کار رو دوست داشته باشند. من یه دونه اسب تو فرح آباد یادمه که سینه اش پاره شد. اسمش

لانا بود و خیلی از دامپزشک ها گفتند که اسب رو بکشید داره زجر می کشه ولی لانا شانسنش اون جا بود که صاحبش گفت این کارو نکنید اسب برمی گرده، یه دست تا آرنج می رفت تو سینه ی اسب، اون اسب شانسن آورد و خوشبخت بود که دگتر اون جا بود و اسب رو برگردوند، هنوزم که هنوزه می دونم کجاست و اون اسبو دنبال می کنم، سواری می کنه و شاگردای مبتدی رو راه می اندازه دو تا کره داده. یه اسب دیگه هم بود که دل درد شدیدی داشت و گفتند دیگه خوب نمی شه و دوام نمیاره، صاحبش بردش کلینیک محمد شهر و اسب رو عمل کردند و اسب برگشت. این بود که من به خودم گفتم تا دقیقه ی آخر نباید نا امید بشم و باید پای اسب بایستم. ونکوئیش هم به نظرم یکی از بدشانس ترین اسبایی بود که تو اوج اون اتفاق بد براش افتاد.

اسب های خوشبخت هم اسب هایی هستند که مالک یا مربی شون نگاه ابزاری بهشون ندارن.



اگر بخوای خودت رو کودک هفت ساله‌ای فرض کنی و اولین بار نوشتن رو تجربه کردی و به نام تو اسب بنویسی چی می‌نویسی؟

بهترینی. اگر صدبار می‌مردم و زنده می‌شدم می‌اومدم سمتت و انتخابت می‌کردم. دوست داشتنی‌ترینی، خیلی خوشحالم که تو زندگی. به هیچ چیز دیگه جز اسب و بودن با اسب فکر نمی‌کنم. وقتی هفت سالم بود اسب با هویج می‌اومد دنبالم و بازی‌های بچه‌گونه‌ام با اسب بود. من از کودکی سواری رو زیر نظر پدرم شروع کردم. پدرم تو این کار بوده و خیلی علاقه نداشت من بیام تو این کار. پدرم اصرار زیادی به درس خوندن و ادامه تحصیل داشت. منم درس می‌خوندم البته. همیشه از مادرم می‌پرسید که حمید درساشو خونده اگه مادرم میگفت بله من اون روز به آرزوم می‌رسیدم و میرفتم باشگاه. همیشه سعی می‌کردم رضایت مادرم رو جلب کنم چون حرف اول و آخر با ایشون بود. اولین مسابقه رسمی که شرکت کردم سال هفتاد و هشت با اسب نساء بود.

چیز دیگه بهت بگه که به کارت نیاد. تو کار خودم با اسبای خودم دوست دارم روش‌های مختلف رو امتحان کنم. البته دوست ندارم با ابخوری اسبم بازی کنم، دوست دارم اسبو بفهمم. حتا لنزش، گشتش، همه کارشو خودم انجام بدم. با اسب رابطه برقرار کنم، تیمارش کنم، زیر اسبو خودم بزنم، دوست دارم این کارارو، من تیمار و زیر اسب زدن اسبی که برام خوب می‌پره رو از سواری‌شون بیشتر دوست دارم. از بچگی این طوری بودم، یه اسب داشتم مورینا، مال آقای رضانی بود، خیلی کوچیک بودم باورت نمی‌شه، اون موقع نمی‌تونستم مبتدی بیرونم. مهران حمزه پیش بابای من بود و مبتدی‌ها رو می‌پروند، من اسبارو زین می‌کردم، تیمار می‌کردم تا بابام و مهران بیان سوار بشن. اون زمان تو فرح آباد برامون اسب زین نمی‌کردند، خودمون زین می‌کردیم و در آخر پدرم با یک اسب با من کار می‌کردند راحت روزی ده تا اسب زین می‌کردم، به نظرم اسب این رابطه رو خوب می‌فهمه و این حسی که تو بهش داری رو اونم داره. من شاید به خاطر همین چیزا الان اینجا هستم، دولانا خیلی جاها برام مرام معرفی می‌رفت. من همه جور اسبی سوار می‌شم و زیاد سوار می‌شم، از هر اسبی هم یه چیزی یاد می‌گیرم، خود اسب به نظرم بزرگ‌ترین معلمه برای سوارکار. به شرطی که باهش نجنگی، توی سرش نزنی به شرط این که دنبال راهی باشی که باهش کنار بیای، اون بهت یاد می‌ده. پدرم خیلی برام زحمت کشید. استاد اول و آخرم پدرم بود و آقای علی رضایی که خیلی برام زحمت کشیدن، ازشون خیلی یادگرفتم و دل و جرأت رو از ایشون دارم.

بیشتر از چه کسانی کمک گرفتی و چه کمکی؟

من خودمم صد و پنجاه نفریده بودم، همزمان با دولانا پریدم. تو بازدید مسیر سری اول صدوپنجاه اون اعتماد به نفسو نداشتم اما به دولانا مطمئن بودم و خیلی باهش می‌چ بودم. مازیار خیلی کمکم کرد و بهم اعتماد به نفس داد. مازیار بر عکس خیلی از سوارکارا اون اجرایی که می‌خواد برای خودش بکنه و اون برنامه‌ای که داره رو رو می‌کنه، خیلی کم دیدم کسی این کار رو انجام بده و خیلی وقتا پرسیدم اشتباه بهم گفتند. مسعودمکاری نژاد هم خیلی کمک می‌کنه و وقتی ازش سوال می‌کنی وقت می‌ذاره و با حوصله توضیح می‌ده تا کامل متوجه بشی. تو بازدید مسیرم از مازیار و آقا مسعود و همینطور بعضی اوقات از آقای شریفی کمک می‌گیرم.



درشروع سال نود و شش می‌دونستی فصل رو قراره با این رتبه به پایان برسونی و برای رسیدن به جایگاه پدیده سال سوارکاری ایران چه کردی؟

احسان، من هر سال یه برنامه برای خودم دارم. دوستانم خیلی حمایت می‌کنن. من دولانا رو پخته بودم برای سال نود و شش. سال قبلش صد و چهل می‌تونست بره ولی من یه صد و سی و پنج پروندمش و هفتم شدم. خیلی آماده بود و من می‌دونستم این اسب می‌تونه. با بچه‌ها داشتیم صحبت می‌کردیم من گفتم امسال برنامه رسیدن به یک تا پنج رنکینگه. دوستانم که همیشه حامی‌ام بودند گفتند حمید یک تا ده یه چیزی ولی یک تا پنج خیلی سخته. چون من سال قبلش فقط می‌جنگیدم که برای قهرمانی کشور امتیاز بگیرم. خیلی برای این جایگاه زحمت کشیدم با برنامه رفتم جلو، دولانا خیلی کمکم کرد. قشنگ هولم داد سمت قهرمانی کشور. من هدف داشتم و هر سال برای رسیدن به اون هدف سواری می‌کنم. خیلی زیاد سواری می‌کنم. تو سواری هر چه قدر بلد باشی هرچه قدر بری جلو باز می‌بینی هیچی بلد نیستی. خیلی سعی کردم از کسی که واقعا کمک می‌داد کمک بگیرم، نه از کسی که یه چیز ازش پیرسی یه



مختصر در مورد قهرمانی کشور ایران برامون صحبت کن و پنج راند رو تحلیل کن، انگار که روی اسب هستی.

این سومین تجربه‌ی مسابقه قهرمانی کشورم بود. سری قبلی اسبم، اصلن این رده و این ارتفاع در توانش نبود اما می‌خواستم باشم و اگه تجربه‌ام بیشتر بود نتیجه‌ی بهتری می‌گرفتم و اما سال نود و شش، راند اول رو دقیق یادمه، یه برنامه برای خودم چیدم که چطور برم و چه کار کنم و چه کار نکنم. بیشترین استرس رو راند اول داشتم شاید چون اسبم اون رده رو خیلی خیلی آسون می‌پره و اون رده خیلی پایین‌تر از سطح توانشه، لاین آخر بود و مانع پروانه، ورود اولم خیلی خوب بود شش تا راحت و روون اکسرو میرم پایین دست به اسب نمی‌زدم شش تا رو راحت تا پلانگ و می‌پریدم. نمی‌دونم چرا از اکسر پایین اومدم برگشتم و هفت تا گام کردم. دولانا هرچی باهاش کاری نداشته باشی راحت‌تر می‌پره. اومدم بشینم و منتظر شم که برسیم به پلانگ و همون زود نشستن و برگشتن باعث شد دولانا بالا بمونه و دو گام رفتیم جلو، گفتم اوه اوه، کردم هفت تا و تیر زد. این راند اولش بود، بعدش گفتم حمید یعنی چی آخه؟ خب یه تیم داره برای این کار زحمت می‌کشه. چهره‌ی بچه‌ها رو که می‌بینی بدترین فحش و ناسزا ست چون تو اشتباه کردی و زدی، عظیم مراقب اسبم خیلی تعصبیه، دوست داره اسبش بی خطا بره من اومدم بیرون شرمنده‌ی عظیم و معراج رایدرم شدم، بعد از اون راند گفتم باید بقیه‌شو این قدر خوب سوار شم که دیگه جبران کنم، بقیه‌شو دیگه استرس نداشتم، می‌رفتم بازدید مسیر انگار نه انگار رده‌ی صدو چهل و پنج، پنجاهه. خیلی راحت برنامه‌ای که داشتم رو اجرا می‌کردم و جایی شم خراب نشد، اون لاین آخر رو هم که زدم شاید می‌شد بهتر سوار بشم ولی همون جووری که برنامه داشتم عمل کردم و خب دیگه زد، اینم بگم که دولانا هم تجربه‌ی مسابقه‌ی سنگین رو نداشت، پنج راند سنگین با ارتفاع بالا. به نظرم می‌تونستم اون اکسر آبی رو بهتر وارد شم. وقتی از پارکور می‌ای بیرون و فیلم رو می‌بینی متوجه می‌شی بهترم می‌شد پرید. خوشحالیم این بود که برنامه‌ای رو که داشتم پیاده کردم به هر حال قرار نیست همه‌ی اسبا بی خطا بشن همیشه.

سقف آرزوها تو در سوارکاری و زندگی بگو.

من سال هشتاد و چهار قهرمان کشور جوانان شدم. قهرمانی کشورها برام خوبه. خوب از توش درمیاوم، شاید به خاطر حسی یه که بهش دارم، مسابقه‌ی پنج راندی رو دوست دارم. باید همه چی خوب باشه که تو پنج راند همه چی درست در بیاد. دوست دارم اون ور مسابقه بپریم. دوست دارم خودمو اون ور تست کنم، تو ایران خیلی سوار خوب داریم که من انگشت کوچیکشونم نمی‌شم ولی سوارای اون ور خیلی سطح شون بالاست، دوست دارم تو مسابقه‌ی خوب و بین‌المللی شرکت کنم. تو زندگی خدا رو شکر همه چی دارم. ما زندگی و کارمون شده یکی. خانم من خیلی صبوره چون خیلی سخته با من زندگی کردن، همه‌اش تو اصطبل، خسته، کار، پنجشنبه جمعه نداریم، شنبه تعطیلیم اما بی‌هوشیم، احسان من شنبه‌ها فقط دراز می‌کشم، مامانم بنده‌ی خدا غذا رو میاره کنار تلویزیون. تلویزیون که می‌بینم احساس می‌کنم یه چیز جدید، به خودم می‌گم چه قدر باحاله. وای چه برنامه‌هایی داره، اسبی‌ها فرق دارن دیگه، سقف زندگی‌مو تو کارم می‌بینم، اسب، اسب، اسب.



با این شرایط اصطبلت سال بعدتر و پیشینی کن.

یه جورایی عادت کردم احسان اسب بیارم بالا، چشمم به در نیست که باز بشه و اسب خوب بیاد تو، چون تا حالا اینطوری نشده. دارم کار می‌کنم، چند تا کره دارم که خیلی امید دارم بهشون، می‌دونم جواب می‌ده اگه حمایت صاحب اسب و اسپانسر باشه. اسبایی که دارم رو سعی می‌کنم بالا بیارم، خوشبین هم هستم، دوست دارم جایگاه‌مو حفظ کنم و باید از اسپانسرارم که به من اطمینان می‌کنن تشکر کنم.

در مورد حضورت در اردوی تیم ملی صحبت کن.

تشنه‌ی یادگرفتنم، می‌دونم هرچی یاد بگیرم کمه، با نگاه کردن هم خیلی چیزا می‌شه یاد گرفت. از یه سواری که پایین‌تر از من دوست دارم یاد بگیرم تا سواری که بالاتر از من، خیلی با نگاه کردن یاد می‌گیرم، استی می‌دونه و اگه بگذارن کار کنه و انتخاب خودش باشه خیلی خوب می‌شه و این که بگذارند بیشتر بمونه. خیلی خوبه برای سواری مثل ما که بتونیم رفع اشکال کنیم. من همین چند جلسه که رفتم پیشش خیلی چیزا ازش یاد رفتم، خیلی موثر بود برام ولی کمه، حضورش کمه، اگر قراره مربی تیم ملی باشه و بسازه باید بیشتر بمونه، باید معلوم شه که اومده بسازه نه انتخاب کنه. ایشون یه روز میاد سواری‌ها رو می‌بینه و می‌گه این سوارکار خوبه و این سوارکار بده. شاید تو یه روز یکی خوب باشه یکی بد. خب من اون موقع که دولانا رو داشتم خیلی بهتر بودم تا الان که ندارم، ولی اگر بیاد اردو بگذاره، تمرین بگذاره، ترین کنه و بعد ببینه کی چی تو چنته داره خوبه. این نظر منه که این طور بهتره که بیاد ببینه قدرت اجرایی کی بیشتره. همش پریدن و اومدن تو جایزه که نیست. من خیلی دوست داشتم تو کلاسش باشم و لحظه شماری می‌کردم که خدارو شکر هستم.

اگر قرار ملاقاتی باریس جمهوری داشتی و قرار بود چند دقیقه درباره گذشته و حال و آینده و جایگاه سوارکاری ما صحبت کنی چی می‌گفتی؟

من اولین چیزی که می‌گم اینه که ایشون باید سرو سامون بده به همه چیز. یه خرده این چند دسته‌ای رو باید حل کرد، هر کسی میاد دوست داره یه کاری کنه. باید کسایی که اسبی ترن رو بگذارند سر کار، نمی‌گم کسایی که هستند اسبی نیستند، کسی که خاک مانتر خورده می‌دونه با یه تغییر کوچیک چه قدر همه چی فرق می‌کنه، این شخص رو باید بگذارن سرکار، همه چی پول نیست، باید ایشون یه کاری کنند و کسایی رو بگذارن که دل می‌سوزونن، بابای من اون موقع مسابقه‌ی داخلی می‌گذاشت تو فرح‌آباد پنجاه نفر می‌اومدن، شور و حالی که اون مسابقه‌ی داخلی داشت رو الان تو مسابقه‌ی رسمی نداریم. همین مسابقه‌ی آخر سال نود و شش، چند بار فدراسیون حرف‌شو عوض کرد؟ من می‌خوام اسب‌مو آماده کنم می‌گن این هفته مسابقه کنسل، هفته‌ی دیگه مسابقه. مگه می‌شه؟ دوشنبه یا سه‌شنبه میان اعلام می‌کنن که مسابقه چیه. من برنامه‌ی اسبم رو چطور باید بچینم؟ به این راحتی که نمی‌شه صد و سی رو کرد صد و چهل، باید یه نظمی بدن، همه می‌گن بودجه و بهتر شدن شرایط مالی ولی من می‌گم نظم. منی که فقط یه اسب رده بالا دارم چطور باید اسب‌مو با این بی برنامه‌گی حاضر کنم؟ حالا من تو خونه پرش بلند نمی‌کنم، کار ژیمیناستیکی می‌کنم ولی خب یه برنامه‌ای باید باشه. این برنامه‌رو بهم بدن. نمی‌گم یک سال، شش ماه، برنامه‌ی یه ماهو بدن، الان برنامه شده هفتگی. اینو درستش کنن.

خب این آقای رییس جمهور محترم نمی‌دونن گذشته و حال سوارکاری ما کجاست چون دغدغه‌های خیلی مهمتر دیگه دارن و شاید تو سال یک بار هم به سوارکاری فکر نکنند، در مورد این که سوارکاری ما چی هست اصلن چی بهشون می‌گید؟

من ایشون رو می‌برم باشگاه‌هایی که هنوز پیشرفت توشون نیست، این باشگاه‌ها رو نشون‌شون می‌دم، باشگاه‌های پیشرفته رو هم نشون‌شون می‌دم. داریم باشگاه‌هایی که هنوز شن تو مانترشون هست. می‌گم بهشون ما این طور بودیم و با حمایت‌های بخش خصوصی و اسپانسر این طوری شدیم. مسابقه‌ی قهرمانی





باید بیان تو بزرگسال و این اصلن خوب نیست، ولی برای امید دادن به آقای رییس جمهور باید بگم که اگر حمایت بشیم پیشرفت می‌کنیم، احسان قبول داری که جلوتر که بریم خیلی بهتر نمی‌شه شرایط؟ همین مساله واردات. مگه ممنوع نشده بود؟ پس این همه اسب چطوری داره میاد؟ فقط برای من ممنوعه؟ همین جوانان شاگرد داشتیم، رفتیم مسابقه گفتیم تیراوستا می‌خوام بگذارم جلوی آپریت گفتند لطفن تا صد و بیست نباشه. اسم نمی‌برم دو سه تا مربی اومدن صد و سی گذاشتند با تیراوستا. گفتیم فقط من صد و بیست دیگه؟ یعنی هر کی فرق داره با اون یکی. برای من فقط باید اکسرم اولیش یه پله پایین‌تر باشه تو تمرین و مسابقه برای من همه چی قانون داره ولی به یه سری که زورتون نمی‌رسه نمی‌تونید چیزی بگید. یه سری قانون فقط برای آدمای خاصه.

کشورمون صد و سی بود و تو توان سوارکارای ما هست و یه کم حمایت می‌خوایم. لطفن یه نگاه ویژه به سوارکاری ما داشته باشید و آینده‌مونو ببینید. سوارکارای ایرانی کم نیستند، هر سوارکار خارجی که میاد ایران می‌گه فکر نمی‌کردیم سوارکارای ایرانی این‌جوری باشند، همین مربی تیم ملی که داشتیم باهاشون صحبت می‌کردیم. می‌گفت شما خیلی خوب سواری می‌کنید و با اسب سیو پنج هزار یورویی صد و پنجاه می‌پرید اگه یه اسب بهتر به شما بدن شما بهتر سوار می‌شید. مشکل اصلی‌مون اون حمایت هست، اسب با یه خرده اشتباه و یا درست و اصولی وارد می‌شه مساله اون حمایت، اگه حمایت باشه سوارکاری هر روز نمی‌ره تو حاشیه، می‌ره سمت نوسازی و درست شدن. به نظرم آینده‌ی سوارکاری ایران خیلی روشن نیست. من یه سری نوجون شاگرد دارم و یه سری جوون. من تو جوانان مسابقه رفتیم دو نفر بودند بی‌خطا رفتند تو بیست نفر، از رده‌ی جوانان



شورلت کامارو مدل ۱۹۷۰/
 نرم‌ترین ماشین. آقای تیمور
 فرهمند یه دونه داشت و با بابا
 می‌رفتیم کرج همیشه.

سرجیوگروسو/ شیک و بادوام،
 یه جفت دارم همیشه تو مسابقه
 می‌پوشم.

آمورکا/ یکی از خوب‌های داود
 قبل از دولانا

چهارراه کوکاکولا/ خونه‌مون!

جامعه سوارکاری شما روبه چه چیزی می‌شناسند؟

به نظرم، خوب این که همیشه اسبو آوردم بالا.
 همیشه اسب خوب نداشتم و خودم ساختم. می‌گن
 بی حاشیه‌ای و می‌گن مودبی. اینا اخلاق‌هایی که از بابا
 به ارث بردم. بابای من هیچ وقت تو حاشیه نبوده و
 صدای بلندش رو تا الان من نشنیدم.

نظرمختصرت رو درمورد این کلمات بشنویم.

عبداله بهرامی/ عبدالله عکاس خودمون، با بابا خیلی
 دوست بودند، ادم فوق العاده انرژی مثبت و دوست
 داشتنی بود. روحش شاد

مصطفی رشتیانی/ اخموی مهربون



سهام شکل وضعف عمده‌ی سوارکاری تودرچه چیزی می‌بینی؟ راه اصلاحش چیست؟

داریم حلش می‌کنیم، من خود به خود تو پیچ‌های شدید و یو گیر می‌کنم باید روون حرکت کنم اما می‌مونم و ریتم خوب اسب‌مو از دست می‌دم، تو ارتفاع بالا این خیلی مهمه که اسب رو ریتم باشه ولی این مشکل رو درست می‌کنم. شاید هزار تا ضعف داشته باشم اما این خیلی بهم لطمه می‌زنه. من ارتفاع بالا رو خیلی دقت می‌کنم و همیشه تو اون ارتفاع بهتر سوار می‌شم ولی مهم‌ترین چیز دولانا بود هر اسب یه چیزی رو به آدم یاد می‌ده. واقعن احسان اینو امتحان کردی؟

بله این که کدوم اسب بهم می‌گه تعادل ندارم. کدوم اسب زیر پام تنس می‌شه. کدوم اسب با آبخوری جویدن بهم پیغام می‌ده.

آقرین! اسب داره نارضایتی شو بهت نشون می‌ده با هر روشی، سرش رو تگون می‌ده می‌گه دستت بده، ممکنه یه جفتک بندازه بگه چرا این قدر پاتو تگون می‌دی! یه اسبی به پا خیلی حساسه، ساق تو درست می‌کنه، یه اسبی دهنش خیلی حساسه دست‌تو درست می‌کنه. اینا همش کار اسبه و البته راهنمایی بزرگ‌ترها. بابا واقعن زحمت منو کشیده!

محمد گرایلی/ یه خاطره دارم ازش اولش تلخ بود اما حالا شیرین شده. ما با آقای رضایی و محمد گرایلی رفتیم بهم، آقای رضایی چند تا اسب خارجی آورده بود مسابقه و شب‌ها همش تو هتل با محمد صحبت می‌کرد و این کارو بکن، اون کارو بکن! من می‌پرسیدم آقای رضایی من چه کار کنم؟ منم فردا مسابقه دارم، می‌گفتند ول کن بابا تو که.... من تا بهم پشت خاور و روی گلش می‌خوابیدم، خیلی بهم سخت گذشت ولی دوست داشتم یه دونه اسب داشته باشم بپریم، آقای رضایی چون اسبو می‌شناخت هیچ امیدی به من نداشت، من پریدم و پنجم شدم، وقتی بی خطا رفتم آقای رضایی برام دست زد چون توقع نداشت، دوست داشتم یه کاری کنم که آقای رضایی فکر کنه من هم می‌تونم. برگشتن دیگه با خاور برنگشتم.

علی عزیزنیا/ مودب و خوشرو

سرهنگ شکی/ اسطوره

بدترین ویژگی سوارکاری چه چیزی است؟

به نظرم دورویی بدترین چیز سوارکاریه.

بیوگرافی سواری، مربی‌ها، افتخارهای عمده. از خودت مختصری بگو، شروع



اولین بار که خوردم زمین از یه پونی بود به اسم روباه، خیلی کوچیک بودم، سر کلاس بابا وسط مانژ بیضی فرح آباد داشتم سواری می‌کردم همون جا قدم می‌رفتم، می‌پریدم، اسب سرش رو آورد پایین علف بخوره من پشتک زدم خوردم زمین. مارد اسبی بود که برادرم باهانش مسابقه می‌داد، البته دیگه سواری نکرد. من این قدر کوچیک بودم می‌نشست، یورتمه چهار نعل، اما تا برادرم این طور می‌ره. سال هفتاد و هشت اولین مسابقه سواری مبتدی مو با نسا رفتم. بابام منو سوار مبتدی نوشت چون می‌خواست یاد بگیرم دست پر برم و نوجوانان با هم برگزار می‌شد. هشتاد و سه بر خلاف نظر رفقای پر امتیازترین سواری شدم. آقای شاکری که پسرشون می‌پریدن همیشه می‌گفتند این سنش نمی‌خوره به نوجوانان و من هم هر سری با شناسنامه می‌رفتم مسابقه، من با طلا گل می‌رفتم که فوق‌العاده عالی بود. جام سرهنگ نشاطی با طلا گل راند اول به تیر زدم و کل امیدم رفت به باد. بابام حرف قشنگی بهم زد گفت بین مگه تا الان اسبه تو رو می‌برده خودت می‌رفتی طلاگل نمی‌بردت، رفتم یک شدم. هشتاد و چهار اومدم جوانان اما اسب نداشتم، رفتم به مدت زیر نظر آقای رضایی پریدم. قصه‌ی قهرمانی کشورم خیلی خوب بوده بودند فرح آباد.

تازه از باشگاه افشین رفته بودند؟

آره دقیقن. تازه اومده بودن فرح آباد. من نمی‌خواستم جز از پدرم از کسی اسب بگیرم. چون رو بابا غیرتی بودم. چهارشنبه و جمعه قهرمانی کشور بود، یکشنبه بابام به سعید علی‌محمدی گفت و ایشان خیلی لطف کردند و اسب‌شون رو دادند به من. دوشنبه صبح سوار شدم و کار زمینی کردم. دوشنبه بعد از ظهر پریدم، چهارشنبه دو راند بی خطا شدم، شراگیم با مونا می بود و بهرام وجدانی با رلینکه. روز فینال من اگه به تیر می‌زدم می‌رفتم چهارم اما اسب اون‌جا با غیرتش رفت و من شدم پنجم خطا و قهرمان کشور شدم. هشتاد و پنج به اتفاق خیلی بد داشتم و دست اسبم شکست و بعدش خیلی بی انگیزه بودم، بدترین اتفاق سواری‌ام بود. اون سال فقط کنار اسبا موندم و سواری نکردم. بعد تک و توک مسابقه اومدم و می‌خواستم خوب سوار شم که اون خاطره‌ی شکستن دست اسب روی تیر از ذهن همه پاک بشه. اولین مسابقه‌ی بزرگسالان صدو بیست چهارم شدم که مسعود مکاری‌نژاد منو دید و گفت ته. این طرفا؟ تو این مدت هر وقت اسبم به یه جایی می‌رسید می‌خریدنش. ویونا بود، ویکتوریا بود که من صدو سی و پنج و صد و چهل رو باهانش تجربه کردم. این آخر جام آزمون سومی داشتم، سومی قهرمانی کشور و جام نوروزآباد رو گرفتم.





اگر این بخش از گفتگو رو به تریبون فرض کنیم دوستداری چه صحبتی بامخاطبها برای پایان گفتگو داشته باشی؟

واقعا بزرگترامون بیان دست به دست هم بدن که سوارکاری مون رشد کنه، قدیمی‌ها کمک کنن به جوون‌ها. اونا زحمت کشیدن ما هم کشیدیم. چرا راهی رو که اونا طی کردن رو ما باید دوباره بریم؟ تجربه‌هاشونو منتقل کنند، خب الان اینو می‌گم و پیشکسوت‌ها می‌گن بیان که ما بگیه ولی اون روی باز رو ما هیچ وقت ندیدیم. اساتید خیلی خوبن ولی تا حالا جرات نکردم برم جلو و از بعضی‌هاشون سوالی بپرسم، کمک کنیم اون چیزی رو که بلدیم منتقل کنیم. بیان اون ریزه‌کاری‌ها رو یاد بدن. چرا هر جایی می‌ریه تیر سنگین می‌بینیم؟ هشت پر می‌بینیم؟ چرا نمیایم اصل کار رو یاد بدیم؟ جوونای ما آپریت آخر مانژ تمرین رو همه‌شون بلدند، زیر دربیار بیا بزن تو مانع، چرا فن رو یاد نمی‌دیم؟ من خودم سعی می‌کنم کمتر از روش‌هایی که باعث آزار اسب می‌شه استفاده کنم، اسب رو مثل خودم می‌بینم، اون چیزی که من دوست ندارم اسبم هم دوست نداره. بیان پیشکسوتامون اون حس خوب با اسب بودن رو یاد بدن، همراه اسب بودن رو یاد بدن.



Toy Riding horse

with kids
music player

Registered in:
Office of Industrial Property Reg. No.: 28221

You can find out the originality of this product by
messaging the the code on the hologram which is
on the other side of the covering box to this number 300074010



shadlin_toys shadlin_toys

تلفن فروش: ۰۹۱۹۴۷۵۵۵۱۶ **اسب رکابدار شادلین**

- دارای قابلیت حرکتی
- دارای تنوع رنگ و نژادهای مختلف اسب
- مناسب برای کودکان ۵ سال به بالا
- تحمل وزن تا ۷۰ کیلوگرم



دنیای اسب
World of Horses
دوماهنامه تخصصی سوارکاران

www.iranhorsey.com | iranhorsey

۰۲۱-۴۴۲۳۳۱۲۳ / ۰۹۱۲۱۷۸۳۳۱۳ / ۰۹۱۲۶۹۳۵۲۹۱





IRAN HORSEY

Iranian Leading Equine Agency

ایران هورسی؛ یک رده بالاتر

 iranhorsey

 iranhorsey

 iranhorsey_shop